

از احسان طبری:

درباره ملت و مسئله ملی



دوره هفتم، سال اول، شماره 53
پنجشنبه 25 مرداد ماه 1358 - 15 ریال

مسئله بررسی و روشن ساختن قوانین رشد و تکامل قومی یا به بیان دقیق تر انتیک جامعه بشری یکی از مسائل مهمی است که تنها مارکسیسم - لنینیسم حق دارد مدعی حل علمی و عملی آن باشد.

تحقیقات و تعمیمات ایدئولوگ های بورژوازی در این زمینه کم نیست، ولی این تعمیمات سفسطه آمیز، بلامحتوی و نادرست است که بورژوازی در مقیاس کشور و جهان دنبال می کند وای چه بسا عوامل ذهنی مانند مذهب یا آگاهی ملی یا خصایل به اصطلاح ثابت ملی، معیار تشخیص ملت ها قرار داده شده است.

مارکسیسم - لنینیسم معتقد است که جامعه بشری، در کنار رشد اجتماعی - اقتصادی (که به صورت تبادل فرماسیون ها انجام می گیرد)، یک رشد و تکامل انتیک را نیز می گذراند، که البته نسبت به رشد فرماسیون ها دارای جنبه فرعی و تبعی است.

رشد و تکامل انتیک جامعه یعنی چه؟ یعنی تکامل جامعه بشری از جهت بررسی اشکال گوناگون آن نوع تجمع انسانی که مبتنی بر یک سلسله وجوه اشتراک پایدار است (مانند وجه اشتراک در سرزمین، زبان، فرهنگ، روحیات و اقتصاد). می گوئیم وجوه اشتراک پایدار، زیرا اگر وجه اشتراکی ناپایدار (مثلا در سرزمین) پدید شود، این به هیچ وجه به حساب نمی آید و ای چه بسا اقوام مختلف در دوران های گوناگون تاریخ در سرزمین مشترکی زیسته اند و ای چه بسا ملت های گوناگون که زبان واحدی دارند و غیره.

در واقع از سرآغاز تاریخ ما با چنین تجمع ها، که نام علمی «اشتراک اجتماعی انتیک» بدان داده شده است، روبرو هستیم. واژه انتیک را در فارسی نمی توان ترجمه کرد؛ مثلا، چنانکه گفتیم، می توان آن را قومی نامید، ولی این کلمه رسا نیست و تولید ابهام می کند و به ناچار باید لفظ متداول اروپایی را به کار برد.

در جامعه کمون اولیه، اشکال عمده این تجمع انتیک عبارت است از طوایف و قبایل، که با هم خویشاوندی و پیوند خونی داشته اند در آخرین مراحل این جامعه، یعنی در پایان نظام دودمانی حتی اتحاد قبایل پدید شده، که گاه بین آن ها خویشاوندی و پیوند خونی نبوده است. خویشاوندی و پیوند خونی تنها برای مراحل معینی از تکامل انتیک شاخص است.

در جوامع برده داری و سپس فئودالیسم، شکل اساسی این تجمع یا اشتراک انتیک، قوم است که از قبایل و طوایف خویشاوند و ناخویشاوند پدید می آید.

طایفه، قبیله، اتحاد قبایل (که در یونان بدان «فراتری» می گفتند) قوم و تجمع اقوام اشتراک های انتیک هستند که بین آن ها سه وجه مشترک وجود دارد، اشتراک ارضی (یا سرزمین)، اشتراک زبانی و اشتراک فرهنگی و روحی. در اینجا هیچگونه سخنی هم از اشتراک نژادی نمی تواند در میان باشد. زیرا نژاد از جهت مارکسیستی یک **مقوله بیولوژیک** است، لذا از جهت علمی دارای معنای جداگانه ای است و ربطی به **واحد انتیک**، که یک **مقوله اجتماعی** است، ندارد.

با در آمیختن و به هم پیوستن تدریجی بازارهای منقرق محلی به صورت بازار واحد و بزرگ ملی (که به ویژه عامل عمده آن بازرگانان سرمایه دار هستند)، و با تبدیل تقسیم کار اجتماعی در مقیاس یک محل به تقسیم کار اجتماعی در مقیاس یک کشور (که در دوران تکامل سرمایه داری انجام می گیرد) اقوام و قبایل در این دیگ عظیم اقتصادی می جوشند و مجتمع انتیک بزرگ تری به نام **ملت** پدید می شود که دارای چهار وجه مشترک پایدار است، یعنی زمین، زبان، فرهنگ، اقتصاد. بدین ترتیب، چنانکه مارکس و انگلس متذکر می گردیدند، سرمایه داری به تفرقه قومی خاتمه می دهد و اهالی را از **نظر اقتصادی** به هم پیوسته می سازد و تمرکز سیاسی ایجاد می کند و شرایط پیدایش و قوام ملت ها را فراهم می کند. مقصود ما از واژه **قوام**، تکامل یک ملت برپایه چهار وجه اشتراک پایدار است، که طبیعتاً مدت زمان معینی را در تاریخ اشغال می کند. لنین می گوید: «ملت محصول ناگزیر و شکل ناگزیر دوران بورژوازی تکامل اجتماعی است.» (کلیات، ج 26، ص 75). از آنجا که تکامل سرمایه داری در عرصه جهانی با نامورونی و در ازمنه مختلف انجام می گیرد، لذا تبدیل اقوام به ملت ها هم زمان نیست و از آن جمله در آسیا و آفریقا دیرتر از اروپا صورت می پذیرد، زیرا استعمار تا حدود زیاد تکامل عادی را در این نواحی ترمز کرده است. مارکسیسم - لنینیسم تبعیت پیدایش مقوله ملت از سرمایه داری را به عیان نشان داده است و اینجاست که روشن می شود تکامل انتیک جامعه تابعی است از تکامل اقتصادی - اجتماعی آن، نه برعکس.

برخی ایدئولوگ های بورژوا، با مطلق کردن مقوله ملت و ادعای آن که «اتا - ناسیون» (Etet - Nation) (یعنی ترکیب ارگانیک ملت ها و کشورها) یک ترکیب ثابت مدنی و روحی است، می خواهند برعکس تکامل انتیک را مایه تحولات تاریخ جلوه گر سازند، چیزی که به کلی خطاست.

در این مجتمع انتیک تازه، که ملت نام دارد، وجوه اشتراک سه گانه قبلی نیز تغییر شکل می یابند. مثلاً زبان واحد ملی پدید می آید و دیوار بین زبان محاوره (لفظ عوام) و مکاتبه (لفظ قلم) شکسته می شود و فرق بین لهجه ها و نیم زبان های ولایات و زبان دیوانی مرسوم در پایتخت زوده می گردد و وحدت لغوی و دستوری زبان تعمیق می یابد. (1) یا مثلاً **آگاهی ملی**، به مثابه بخشی از حیات و فرهنگ جامعه پدید می شود، که احساس عواطف معینی را درباره ادراک شخصیت انتیک و حقوق ملی و مبارزه برای رفع ستم ملی و غیره در برمی گیرد و نقش اجتماعی بسیار مهم و حساسی را ایفا می کند. یا مثلاً وابستگی به سرزمین زاد و بومی، که در فنودالیسم وجود داشت، به وابستگی به سرزمین وسیع تری، که وطن ملی است، بدل می گردد و غیره.

چنان که لنین یادآور می شود، در هر ملت بورژوا عملاً دو ملت و همراه آن دو فرهنگ وجود دارد:

یکی متعلق به طبقات حاکمه و دیگری متعلق به طبقات محکوم است، زیرا اشتراک

1 - یکی از مظاهر جالب شکل گرفتن زبان های ملی در خاورمیانه، عمیق تر شدن جدایی زبان های عربی و فارسی و ترکی از جهت واژه های علمی - سیاسی است. مثلاً اگر پنجاه سال پیش در ایران و ترکیه و کشورهای عربی اصطلاح تشکیلات مترقی تقریباً مشترک بود، حالا «منصمات تقدمیه» در عربی، «ایلرچی ارگوت لر» در ترکی و «سازمان پیشرو» در فارسی، این وجه اشتراک لغوی را از بین برده است.

ملی موجب از بین رفتن تضاد طبقاتی نیست و این عامل دومی است که در تاریخ نقش تعیین کننده دارد. لذا دعوی ایدئولوگ های رژیم پهلوی که می طلبیدند، مسائل باید در «سطح ملی» و در چهارچوب «وحدت ملی» حل شود و نه در سطح طبقاتی و در چهارچوب مبارزه طبقاتی، دعوی بی پایه ای است. همین تقدم برخورد طبقاتی بر برخورد ملی است که در خود مسئله ملی، از جهت این که در جهت منافع کدام طبقه مطرح است، موثر واقع می شود. همین تقدم برخورد طبقاتی بر برخورد ملی است که موجب می شود که ما حل مشخص مسائل مربوط به مناسبات ملی را همیشه تابع منافع طبقه انقلابی پرولتاریا می سازیم و به آن هرگز برخورد تجریدی نداریم و در اجرای شعار حق ملت ها در تعیین سرنوشت خود تا حد جدایی نیز برخورد ما طبقاتی است.

لنین می گوید:

«شناختن بلاشروط مبارزه در راه حق تعیین سرنوشت، به هیچ وجه ما را ملزم نمی کند که هر گونه مطالبه حق تعیین سرنوشت ملی را تایید کنیم.» (کلیات، جلد 5، ص 337) و نیز: «منافع سوسیالیسم بالاتر از منافع حق ملت ها در تعیین سرنوشت است.» (جلد 23 ص 198)

مقوله انتیک «ملت»، حتی در سوسیالیسم و کمونیسم، منتها با محتوی به کلی نو و با همگونی به مراتب قوی تر اجزاء خود، باقی می ماند. تنها با محو سرمایه داری و پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم در مقیاس جهانی و پس از پیدایش اقتصاد واحد جهانی و محو مرزها و حرکت آزادانه ملت ها در عرصه جهان و در آمیختگی آن ها و پیدایش زبان واحد جهانی، مقوله ملت نیز به تدریج محو می شود و مقوله «بین المللی بشری»، به مثابه واحد نوین انتیک، جای آن را می گیرد، که این خود منظره ای است از جهت تاریخی بسیار دور.

لنین می گوید:

«همانطور که بشر تنها از طریق دوران گذار دیکتاتوری طبقات ستمدیده می تواند به محو طبقات برسد، تنها از طریق دوران گذار آزادی کامل همه ملت های ستمدیده، یعنی آزادی آن ها برای جدا شدن می تواند در آمیختگی ناگزیر ملل در واحد بشری نایل آید.» (جلد 27 ص 256)

در سرمایه داری از جهت مسئله ملی در گرایش دیده می شود:

1 - گرایش بیداری ملی و تشکل ملت های جداگانه و دولت های جدید. این گرایش به ویژه در آغاز سرمایه داری غلبه دارد و انبوهه های ناپایدار قومی قرون وسطایی را در هم می شکند و واحدهای نوین ملی پدید می آورد. اکنون در آسیا و آفریقا این پروسه در بساری از کشورها دیده می شود.

2 - گرایش در آمیختگی ملت ها در اثر پیدایش اقتصاد جهانی و شکستن جدارهای فاصل بین ملت ها، که در دوران امپریالیسم تفوق می یابد. این پروسه نیز در مقیاس جهانی دیده می شود.

ولی سرمایه داری نمی تواند این تضاد را حل کند، یعنی اتحاد بین المللی ملت ها را، در عین حفظ شخصیت مستقل ملی آن ها، تامین نماید. منظور ما از استقلال، یعنی رهایی یک ملت از تحمیل و تبعیض یک ملت دیگر و امکانش برای تعیین سرنوشت خود بر پایه مصالح تکامل خویش. امپریالیسم با چنین استقلالی ذاتا مخالف است و «همکاری و شراکت» (پارتریزم) با امپریالیسم به معنای استقلال نیست.

سراسر جهان امروز پر از انواع نمونه های تصادمات ملی است، زیرا سرمایه داری برحسب ماهیت خود ناسیونالیست و سیطره جو است نه انترناسیونالیست. آنجا که ایدئولوگ های بورژوا از به اصطلاح اتحاد خانواده بشری دم می زنند، تازه این مطلب را بر پایه اندیشه جهان وطنی به میان می کشند. **جهان وطنی** یا کسموپولیتیسم سرمایه داری، متضمن

نفی شخصیت ملت ها و توجیه تبعیت ملل از یک ملت «برتر» و «زبده» است. تنها سوسیالیسم می تواند پروسه انترناسیونالیزه جامعه بشری را تسریع نماید. لنین می گوید: «هدف سوسیالیسم نه تنها از میان بردن هر نوع جدایی ملی، نه تنها نزدیکی ملت ها، بلکه در آمیختگی آن هاست.» (کلیات، جلد 22، ص 135).

لذا روند استحاله، در آمیختگی و اتحاد ملت ها و پیدایش واحد های بزرگ ملی، اگر طبیعی و مبتنی بر ستم ملی نباشد، روندی مترقی است. مارکسیست ها با روند استحاله مصنوعی و اجباری، که بورژوازی ملت حاکم برای محو شخصیت ملی خلق های ستمدیده به کار می برد، مخالفند و با آن مبارزه می کنند. اکنون که با مقوله ملت و سیر پیدایش آن آشنا شدیم، نظری به «مسئله ملی» بی افکنیم.

مسئله ملی، مسئله روابط اقتصادی، ارضی، سیاسی، دولتی، حقوقی، فرهنگی و زبانی بین ملت ها و اقوام در فرماسیون های اجتماعی - اقتصادی مختلف است. این مسئله در همه فرماسیون ها وجود داشته، ولی در دوران سرمایه داری، به ویژه در دوران امپریالیسم، بعد اعلای حدت و شدت خود می رسد.

همانطور که مارکس و انگلس یادآور می شوند (جلد 2، جلد 3، ص 19 - 20) مناسبات ملی را به ویژه شیوه تولید، خصلت جامعه و نظام دولتی و تناسب قوای طبقات درون ملت و سیاست ملی طبقات حاکم معین می سازد و خود این مناسبات ملی در جهات مختلف تکامل اجتماعی و از آن جمله در مبارزات طبقاتی تاثیر متقابل و متعکس دارد. توجه به محتوی مسئله ملی و عوامل موثر در آن، برای احزاب انقلابی کارگری دارای اهمیت اصولی فراوانی است.

مبارزه علیه ستم ملی اشکال مختلف به خود می گیرد مانند:

- مبارزه برای استقلال کامل یا نیل به خودمختاری سیاسی و اقتصادی در میهن موجود؛

- مبارزه برای وحدت سرزمین های پراکنده ملی؛

- مبارزه برای خودمختاری فرهنگی بدون خودمختاری سیاسی و اقتصادی و غیره.

ستم ملی نیز به اشکال مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و غیره از طرف هیئت حاکمه اعمال می گردد. این ستم ملی با ستم طبقاتی در می آمیزد و منشاء بروز ایدئولوژی های ناسیونالیسم (ملت گرایی)، شوینیسم (ملت گرایی افراطی)، راسیسم (برتری نژادی)، دشمنی های مذهبی و غیره است که گاه نیز منجر به تیره شدن آگاهی زحمتکشان و گمراهی آنان و مانع اتحاد آن ها علیه دشمن مشترک است. لنین یادآور می شود که مسئله ملی به مختصات دوران معین تاریخی و شرایط خاص و مرحله معین تکامل اجتماعی هر ملت بستگی دارد (کلیات، جلد 23، ص 58). بدین معنی، مسئله ملی در هر مرحله معین تاریخی، دارای محتوی طبقاتی معین است، لذا، چنان که یادآور شدیم، باید برای ارزیابی صحیح آن برخورد مشخص تاریخی و طبقاتی داشت.

مسئله ملی از جهت مارکسیسم - لنینیسم در دو سطح بررسی می شود، یک بار از جهت مبارزه ملت های مستعمره و وابسته برای نیل به استقلال سیاسی و اقتصادی در قبال امپریالیسم. این مسئله در مارکسیسم «مسئله ملی و مستعمراتی» نام گرفته، و یک بار از جهت مبارزه ملت ها و اقوام محروم علیه ستم ملی در داخل کشورهای کثیرالمله علیه بورژوازی ملت های حاکم.

ماهیت هر دو نوع یکی است، ولی نوع دوم در تاریخ معاصر دوبار و با ویژگی های معین بروز می کند. یک بار در قرن نوزدهم در امپراطوری های اطریش - هنگری، در روسیه تزاری و در امپراطوری عثمانی و اینک در قرن بیستم، در کشورهای کثیرالمله

آسیایی و آفریقایی، که در آن بورژوازی ملت حاکم استقلال سیاسی را به دست آورده است. مثلا مسئله کرد در عراق و مسئله بنگلادش در پاکستان سابق از این نوع است.

در همین سطح، در کشورهای کثیرالمله ما، مسئله ملی مطرح است. در کشور ما به جز فارس ها، که اکثریت و حاکمیت با آن هاست، خلق های دیگری وجود دارند، مانند آذربایجانی ها، کردها، بلوچ ها، ترکمن ها و عرب ها. درجه قوام ملی این خلق ها مختلف است. علاوه بر این ها در کشور ما اقلیت هایی وجود دارند، مانند ارمنی ها، آسوری ها و یهودی ها و نیز واحدهای کوچک ملی در درون سرزمین خلق دیگر، مانند قبایل ترک زبان در فارس، کرد زبان در خراسان و تات ها و طالش ها در آذربایجان. این اقوام طی قرون متمادی در کشور ما با هم زیسته و فرهنگ مشترکی را پدید آوردند. ولی وجود ستم ملی و محرومیت خلق ها و اقلیت ها و واحد های ملی از تعیین سرنوشت و داشتن فرهنگ خود، وحدت جامعه کثیرالمله ما را از بین می برد. لذا، ما خواستار حل مسئله ملی در چارچوب وطن واحد، یعنی در چارچوب حفظ تمامیت ارضی ایران هستیم.

حزب ما در برنامه و اسناد مربوطه، خواست های مشخص خود را در این زمینه بیان کرده است و از این جهت نخستین نیروی سیاسی است که مسئله ملی را برپایه مارکسیسم - لنینیسم حل کرده و برای حل صحیح آن در ایران مبارزه کرده و می کند.